

گفت لیلی را... مآخذشناسی یکی از داستان‌های مثنوی

مجتبی دماوندی* - مجتبی شهسواری**

چکیده

مولانا جلال‌الدین، داستان را آوند بنیادین در ارانه و بیان اندیشه خویش قرار داده است. داستان‌هایی که چیرگی و تسلط او را بر متون دینی، عرفانی و تاریخی آشکار می‌نماید؛ ذوق و ابتکار او در نحوه پرداخت و به‌کار گرفتن اجزای داستان و در خدمت اندیشه‌ی عرفانی قرار دادن حکایت در مثنوی به‌خوبی دیده می‌شود. شناخت مآخذ داستان‌ها، متونی را که مولانا از آن‌ها سود جسته است و همچنین درجه‌ی دخل و تصرف‌های شاعرانه و تأویل‌های عرفانی را باز می‌نماید. این جستار کاوشی است در یافتن مآخذ یکی از داستان‌های کوتاه مثنوی که در متون نظم و نثر دیگر نیز همانند آن آمده است.

کلیدواژه: ادبیات عرفانی، مثنوی معنوی، داستان، مآخذشناسی، آداب الفقرا

نخست سخن

مآخذشناسی داستان‌هایی که در متون نظم و نثر فارسی آمده است، بسیار مهم و در کاوش‌های ادبی نقشی برجسته دارد. زیرا از سویی ما را به آگاهی‌ها و دانش‌های سراینده و نگارنده‌ی اثر رهنمون می‌شود و از دیگر سو توان او در تأویل و پرداخت داستان را باز می‌نماید. هم‌چنین شیوه‌ی کاربرد حکایت و داستان و نگرش و برداشت سراینده در مقایسه با اصل داستان به نیکویی رخ می‌نماید. برای نمونه بیش از سی روایت منظوم از لیلی و مجنون

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان، عهده‌دار مکاتبات Dr.damavandi@Yahoo.Com

** کارشناس علوم حدیث

در ادب فارسی وجود دارد که در هر یک از آن‌ها جهان اندیشه، قدرت تخیل و شیوهی پردازش شاعران و نویسندگان در داستان‌پردازی دیده می‌شود.

در ادب فارسی روایت و داستان جایگاه بسیار والایی دارد و در انواع حماسی، غنایی، عرفانی و تعلیمی بسیار پرکاربرد است. داستان‌های کوتاه و بلندی که روی هم پایه‌های پولادین ادب فارسی به‌شمار می‌آیند. یکی از شاعران و عارفانی که نقد حال خویش را در داستان می‌آورد، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی است که از آغاز تا فرجام، مثنوی خویش را با داستان‌ها و حکایات گوناگونی آراسته و در بیان افکار خویش از همه‌گونه حکایت و داستان سود جسته است. مولانا از اقبانوس ادب و عرفان پیش از خویش گوهرهایی را برگزیده و مناسب حال، در مثنوی آن‌ها را بیان، تأویل، تحلیل و تفسیر کرده است.

بدیع‌الزمان فروزانفر در کتابی با عنوان *مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی کاوش بزرگ* و سترگی در شناخت *مأخذ داستان‌های مثنوی* انجام داد که هم‌چنان *مأخذ* نخست این مبحث به‌شمار می‌آید. شارحان دیگر *مثنوی* نیز به این کتاب استناد کرده و کم‌تر *مأخذ* دیگری بدان افزوده‌اند. این کتاب در سال ۱۳۳۳ هجری شمسی به چاپ رسیده است و از آن زمان تاکنون آثار بسیاری شناسایی شده و یا به چاپ رسیده است که بسیاری از آنان را مولانا دیده و از آن‌ها بهره جسته ولی فروزانفر بدانان دست‌رسی نداشته است.

«این ضعیف هرگز نخواسته است که *مأخذ قصص مثنوی* را به‌طور کلی گرد آورد و کاری که در حد توانایی و اطلاع وی نیست به‌عهده گیرد. چه این‌گونه بحث شاید وظیفه جمعیتی باشد که هر یک، چند زبان شرقی و غربی بدانند و در تاریخ و آداب و آرا و عقاید و رسوم اقوام اطلاع کافی حاصل کرده باشند و امیدواریم که آیندگان به خواست خدا، گرم در کار آیند و این در بسته را بگشایند و هر یک از حکایات مثنوی را به منشأ و سرچشمه‌ی اصلی خود برسانند.» (*مأخذ قصص/د*).

یافتن *مأخذ* و منابع مولانا در تدوین منظومه‌ی سترگ خویش به‌عهده‌ی اهل ادب است که بردباری و شوق و شیفتگی به فرهنگ دیرپای این مرز و بوم را درمی‌خواهد.

۱- داستانکی در مثنوی با قهرمانی لیلی آمده است:

گفت لیلی را خلیفه کان تویی	کز تو شد مجنون پریشان و غوی
از دگر خوبان تو افزون نیستی	گفت خامش چون تو مجنون نیستی

(مثنوی، دفتر اول/ ۸-۴۰۷)

حکایات لیلی و مجنون در ادب فارسی بسامد بسیار بالایی دارد و دفتر شعری از اشاراتی بدان‌ها تهی نیست و منظومه‌های بلند بسیاری در عشق آن‌ها سروده شده است. فروزانفر درباره‌ی مأخذ این داستان چنین می‌نگارد: «مأخذ آن روایت ذیل است: دخلت بثینه علی عبدالملک بن مروان فقال: یا بثینه ما اری شیئاً مما کان یقول جمیل. فقالت: یا امیرالمؤمنین، انه کان یرنو الی بعینین لیستا فی رأسک. قال: فکیف صادفته فی عفته فقالت: کما وصف نفسه:

لا والذی تسجد الجباه له
و لا یفیها و لاهممت بها

مالی بمادون ثوبها خبر
ما کان الا الحدیث و النظر
(ربیع الابرار زمخسری، باب العفاف و الورع و العصمه)

این مطلب در شرح نهج البلاغه جلد چهارم طبع مصر ص ۵۲۴ نیز منقول است و شیخ عطار در مصیبت‌نامه با تفاوتی که مناسب روایت مثنوی است به نظم آورده و گفته است:

گفت هارون عشق مجنون می‌شنود
آن هوس او را چو مجنون می‌ربود...
(مأخذ قصص/۸)

درباره‌ی عبارت فوق به چند نکته باید توجه کرد:

۱-۱- داستان درباره‌ی بثینه است نه لیلی و داستان بثینه و جمیل خود داستان عاشق و معشوق دیگری است که دیوان جمیل نیز موجود است. و آن دو بیت نیز با اندک اختلافی در آن آمده است. (دیوان جمیل بثینه/۶۶).

۱-۲- در داستانی که فروزانفر از مصیبت‌نامه می‌آورد نیز قهرمان داستان لیلی است نه بثینه و همانند داستان مثنوی با قهرمانی لیلی در دیگر آثار آمده است که از همه مهم‌تر می‌توان به گلستان سعدی اشاره کرد: «یکی را از ملوک عرب حدیث مجنون لیلی و شورش حال وی بگفتند...» (گلستان/۱۴۴).

۱-۳- داستان ولید بن عبدالملک و بثینه بسیار شهره بوده و در آثاری آمده است ولی داستان خلیفه و لیلی کم‌تر ذکر شده است.

ابن عساکر (م ۵۷۱) در تاریخ مدینه دمشق نیز این حکایت را ذکر می‌کند: «دخلت بثینه علی عبدالملک فأحد النظر الیهما ثم قال یا بثینه ما رای فیک جمیل حین قال فیک ما قال. قالت: مارای فیک الناس حین ولوک الخلافه یا امیرالمؤمنین. فضحک عبدالملک حتی بدت سن له کان یخفیها فما ترک لها من حاجه الا قضاها.» (تاریخ مدینه دمشق/۵۸/۶۹)

ابن عساکر داستان را با روایتی دیگر آورده است که عبدالملک بئینه را در حج دید که اثر ماه گرفتگی بر صورت داشت. عبدالملک اشعاری از جمیل می‌خواند و می‌گوید این توصیفات را جمیل برای تو گفته: «ما انت یا بئینه بهذه الصفة قالت یا امیرالمؤمنین: لکنی کنت عنده کذلک.» (همان).

البته ابن عساکر، این حکایات را عیناً از کتاب *بلاغات النساء* ابن طیفور (م ۳۸۰) نقل کرده است. (بلاغات النساء/۱۷۸).

و ابن ابی حدید (م ۶۵۶) نیز با اختلافاتی این حکایت را در شرح *نهج البلاغه* آورده است: «دخلت بئینه علی عبدالملک بن مروان، فقال: ما اری فیک یا بئینه شیئاً مما کان یلهج به جمیل فقالت: انه کان یرنو الی بعینین لیستا فی رأسک یا امیرالمؤمنین.» (شرح نهج البلاغه/۱۳۴/۲۰).

که این روایت نزدیک‌تر به داستان مثنوی است. البته در نگاشته‌های فروزانفر به ویژگی‌های نسخه‌ی ربیع‌الابرار اشارتی نیست.

با توجه به این‌که علامه جلاله زمخشری در سال ۵۳۸ هجری قمری وفات یافته است، گویا حکایات گوناگون از ابن ماجرا در کتاب‌ها بوده است که صورتی از آن نیز در ربیع‌الابرار آمده است. با توجه به این‌که مولانا از این داستان در دیگر جای مثنوی نیز یاد می‌کند.

ابلهان گفتند مجنون را زجهل
حسن لیلی نیست چندان، هست سهل
بہتر از وی صد هزاران دل‌ریا
هست هم‌چون ماه اندر شهر ما
(مثنوی، دفتر ۷/۵-۳۲۸۶)

و قهرمان نیز مجنون است. چنین می‌نماید که باید مأخذ داستان را جای دیگری جست و یافت.

۲- بی‌گمان این حکایت می‌تواند مأخذ داستان مثنوی باشد:

«دخلت لیلی المأمون. فقال لها: انت لیلی؟ فقالت: نعم. فقال لها اسفري. فقالت: نج عنی الناس. فتباعد الناس. فاسفرت. فقال لها: المأمون: لیس منک من الجمال ما قد اشتهر باسمک المجنون شرقاً و غرباً. فقالت: یا امیرالمؤمنین، ان مجنوناً لم ینظر الی بعین نظرك الی.» (آداب الفقراء/۲۸).

لیلی نزد مأمون آمد مأمون به او گفت: تو لیلی هستی. گفت: آری. گفت: روی بگشا. گفت مردم را از پیرامونم دور کن. مردم دور شدند. و لیلی روی گشود. مأمون به او گفت

آن قدر زیبا نیستی که مجنون به نامت شهره‌ی شرق و غرب شده است. گفت: ای امیر مؤمنان مجنون با دیدگانی که تو مرا نگاه می‌کنی به من نمی‌نگرد.

این حکایت که در *آداب‌الفقراء* نگاهشته بابا جعفر ابهری آمده است. منشأ این داستان دیدار خلیفه و لیلی است.

۳- بابا جعفر ابهری:

در ابتدای کتاب *آداب‌الفقراء*، نویسنده‌ی آن این‌گونه معرفی می‌شود:

ابو محمد جعفر بن محمد بن حسین ابهری معروف به بابا (ص ۱) و آن‌گونه که از متن برمی‌آید این باباجعفر ساکن همدان بوده است. بی‌نام‌ونشان بودن برخی باباها را زرین کوب در کتب *قدماء صوفیه* قطعاً به سبب انتساب آن‌ها به یک فرقه‌ی مظنون و مخفی می‌داند. (جستجو در تصوف/ ۱۹۲). بی‌گمان «بابا» پیش‌نام بسیاری از مشایخ اهل حق بوده است ولی بسیاری از مشایخ اهل حق پیش‌نام بابا نداشته‌اند و بسیاری باباها اهل حق نبوده‌اند. با توجه به این‌که در *آداب‌الفقراء* نکات خاصی که بیان‌گر اندیشه‌های اهل حق یا فرقه‌ای مظنون باشد، دیده نمی‌شود. افزون بر این باباجعفر از محدثین بزرگ هم بوده است.^۱ نام باباجعفر در متون معتبر عرفانی فارسی دیده نمی‌شود و البته مکتب عرفانی فارسی جبال یا کوهستان در نگاهشته‌های عرفانی خراسان آن‌گونه که باید مطرح نمی‌شود و این موضوعی دیگر برای پژوهش است.

نام باباجعفر را بدون هیچ توضیحی در *راحه‌الصدور* و تعلیقات آن در دیدار طغرل‌بک با پیران همدان می‌توان دید. (راحه‌الصدور/ ۹۸).

با توجه به این‌که باباجعفر در عرفان و زهد و شعر و حدیث از سرآمدان عصر خویش بوده است نام او را در متون دیگر می‌توان یافت:

«اخبرنا ابو محمد، جعفر بن محمد الابهری الصوفی بهمدان.» (السنن الکبری / ۲ /

۱۳) که به تصوف او تصریح می‌شود.

^۱ - در کتاب *نوشته‌های پراکنده درباره‌ی پارسان اهل حق* و هم‌چنین *مشاهیر اهل حق* نام‌هایی هم‌چون بابالره همدانی، بابا رجب لرستانی، بابا قیصر اورامی، باباهندو و باباهای دیگر دیده می‌شود که جایگزین پیش‌نام پیر است و البته بابا و پیر، گذشته‌های دور و آیین‌های کهن و زینه‌های مهری را نیز فرایاد می‌آورد. اما این پیش‌نام ویژه‌ی مشایخ اهل حق نیست. از مشایخ سلاسل دیگر عرفان و تصوف با پیش‌نام بابا یاد شده است. باباسحاق و بابالیاس. (تشیع و تصوف/ ۳۵۱). باباعلی‌شاه و بابافرج تبریزی و بابامحمود طوسی. (دنباله جستجو در تصوف/ ۴۴). به‌نظر می‌آید باباها در عرفان کاوشی ژرف را برای شناخت دقیق‌تر می‌طلبند.

«ابنانا ابو محمد جعفر بن محمد ابیهری اشاعر بهمدان» (کنز العمال/۱۱۲/۶۰۱) که

شاعری او نیز تثبیت می‌شود.

از او به‌عنوان شاعر و حافظ حدیث در آثار بسیاری یاد شده است. خطیب بغدادی صاحب تاریخ بغداد در همدان با او دیداری داشته است. (تاریخ بغداد/۹/۱). و ابن عساکر به شاعری او تصریح دارد. (تاریخ مدینه دمشق/۸۴/۵ و ۲۰۲/۳۶) و در ذیل تاریخ بغداد (۴۹/۳) به تصوف او تصریح شده است.

توضیح کامل‌تر درباره‌ی او در کتاب سیرالاعلام النبلاء می‌توان خواند:

«الابهری، قدوه الزهاد، ابو محمد، ابو جعفر بن محمد بن الحسن ابیهری ثم همدانی. قال شیرویه: کان وحید عصره فی علم المعرفه و الطریقه. بعیدا الاشاره و دقیق النظر. کان ثقہ عارفا، له شأن و خطر و کرامات ظاهره. مات فی شوال سنه ثمان و عشرين و اربع مئه عن ثمان و سبعین سنه.» (سیرالاعلام النبلاء/۱۷/۵۷۶).

مقام و مرتبه و کرامات و برجستگی در علم و معرفت و طریقت باباجعفر از این عبارات مستفاد می‌شود و چون به سال فوت باباجعفر و سن او هنگام فوت تصریح شده است. می‌توان چنین نتیجه گرفت: باباجعفر در سال ۳۵۰ هجری قمری در ابهر به دنیا آمده است سال‌ها مراتب علم و کمال و معرفت و طریقت و آموختن حدیث را در مولد خویش و سپس در همدان گذرانیده و پس از هفتاد و هشت سال زندگی در سال ۴۲۸ هجری قمری دیده از جهان فرو بسته است. او از عارفان بسیار معروف نیمه‌ی دوم قرن چهارم و اوایل قرن پنجم است و از نمایندگان مهم عرفان جبال که حلقه‌ی اتصال عرفان خراسان و بغداد است به‌شمار می‌آید. هر چند نام او در متون عرفانی فارسی دیده نمی‌شود؛ اما شهرت او و اثرش را در آثار بسیاری می‌توان دید و یافت.^۱

۵- آداب الفقراء:

این کتاب یکی از آثار مهم عرفانی است که آن را باباجعفر ابهری در بیست و دو باب - نخستین در حقیقت فقر و فرجامین در کم دیدار کردن - نگاشته است. کتاب با حجمی اندک، موضوعات متنوعی را در بر می‌گیرد و از حیث اشمال بر حکایات عرفانی بسیار در خور توجه است. داستان‌های زیبایی از زندگی عارفان به‌ویژه عارفان منطقه‌ی جبال که

^۱ - برای نمونه «لسان‌المیزان، ابن حجر/۱/۲۳۴ و ۴۳۳/۵» و «میزان‌الاعتدال ذهبی/۱/۱۲۳» و «انساب سمعانی/۱/۴۲۷» و «الوافی بولوفیات صفدی/۵/۴۱۷» و آثار بسیار دیگری که مطالب فراوانی درباره‌ی باباجعفر ابهری می‌توان دید.

نام‌های بسیاری از آنان آن‌چنان شناخته شده نیست، در این کتاب آمده است که ارزش اثر را چند چندان می‌کند.

نخست کتاب: «قال الشيخ الصالح جعفر بن محمد بن الحسين الابهري المعروف بابا - قدس الله روحه العزيز- الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى و سألت اسعدك الله لمرضاته عن سلوك آداب الفقراء و مراتب مقاماتهم فأقولُ و بالله التوفيق. (ص ۱).
سمعانی نیز به *آداب الفقراء* اشاره دارد:

«وجدت الحكاية بالاسناد و اللفظ الذي املاها على في كتاب آداب الفقراء لابي محمد جعفر بن محمد بن الحسين الابهري. (الانساب/۱/۴۲۷).

از ویژگی‌های مهم این کتاب می‌توان به کثرت نام عارفان، فراوانی ابیات عربی و به‌ویژه عبارات و اشعار فارسی و حکایات و داستان‌های فراوان آن اشاره کرد. درنگی در این کتاب می‌تواند به حکایات بسیاری در ادب فارسی رهنمون باشد که آشنایی شاعران و عارفان را با این اثر بیان می‌کند. تنها نسخه‌ی این اثر در کتابخانه‌ی ایاصوفیه به شماره‌ی ۱۳۶۵ در ۸۹ صفحه نگاه‌داری می‌شود.^۱

نتیجه

با یافتن آثار بسیاری بعد از نگاشته شدن «مأخذ قصص و تمثيلات مثنوی» دقت در بازشناخت و تصحیح مأخذ منظومه‌های عرفانی به‌ویژه مثنوی معنوی بایسته می‌نماید. با دقت در متن *آداب الفقراء* باباجعفر ابهری مأخذ یکی از داستان‌های مثنوی یافته شد و چنین می‌نماید که مولانا این اثر را دیده و از حکایات آن بهره گرفته است. باشد که با یافتن مأخذ داستان‌های دیگر و مقایسه با مثنوی، کیفیت بهره‌جستن مولانا از آن‌ها و میزان دخل و تصرف و نگرش خاص او بیش‌تر و دقیق‌تر تبیین شود.

منابع

- ۱- ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، التحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالاحیاء الکتب العربیه.
- ۲- ابن طیفور، *بلاغات النساء*، مکتبه بصیرتی، قم.

^۱ - نگارندگان مقاله کار ترجمه‌ی اثر را به پایان رسانیده‌اند و به زودی به‌خواست حق با تعلیقاتی گسترده به محضر عرفان‌پژوهان تقدیم خواهند داشت.

- ۹۴ _____ مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان
- ۳- ابن عساکر، ابولقاسم علی بن الحسن، **تاریخ مدینه دمشق**، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵.
- ۴- ابن النجار بغدادی، **ذیل تاریخ بغداد**، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
- ۵- الایهری، جعفر بن محمد بن الحسین، **آداب الفقراء**، نسخه‌ی خطی.
- ۶- البیهقی، احمد بن الحسین بن علی، **السنن الکبری**، بیروت، دارالفکر.
- ۷- جمیل بٹنه، **دیوان**، شرح و مراجعه و تقدیم الدكتور عبدالمجید زراقط، بیروت، دارو مکتبه الهلال، ۱۴۰۸ق.
- ۸- الخطیب البغدادی، ابوبکر احمد بن علی، **تاریخ بغداد**، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
- ۹- الذهبی، شمس‌الدین محمد، **سیر اعلام النبلاء**، تحقیق اکرم البوشی، بیروت، الرساله، ۱۴۱۳.
- ۱۰- _____ **میزان الاعتدال**، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۸۲.
- ۱۱- راوندی، محمد بن علی، **راحه الصدور و آیه‌السرور در تاریخ آل سلجوق**، تصحیح محمد اقبال، تهران، علمی، ۱۳۶۳.
- ۱۲- زرین کوب، عبدالحسین، **جستجو در تصوف ایران**، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۳- _____ **دنباله جستجو در تصوف ایران**، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۴- سعدی شیرازی، **گلستان**، تصحیح و توضیح غلام‌حسین یوسفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۸.
- ۱۵- السمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن ابی یکر التمیمی، **الانساب**، تقدیم و تعلق عبدالله عمر بارودی، بیروت، دارالجنان، ۱۴۰۸ق.
- ۱۶- الشیبی، کامل مصطفی، **تشیع و تصوف**، ترجمه‌ی علی‌رضا ذکاوتی قراکز لو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۵.
- ۱۷- صفدی، صلاح‌الدین خلیل، **الوافی بالوفیات**، باعناء هلموت ریتز، ویسپادن، ۱۳۸۱.
- ۱۸- صفی‌زاده صدیق، **مشاهیر اهل حق**، تهران، طهوری، ۱۳۶۰.
- ۱۹- _____ **نوشته‌های پراکنده درباره‌ی یارسان اهل حق**، تهران، عطایی، ۱۳۶۱.
- ۲۰- العسقلانی، احمد بن علی بن حجر، **لسان‌المیزان**، بیروت، الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.
- ۲۱- فروزانفر، بدیع‌الزمان، **ماخذ قصص و تمثیلات منوی معنوی**، چ ۳، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۲۲- مولوی، جلال‌الدین محمد، **منوی معنوی**، تصحیح رینولد الف نیکلسون، تهران، مولی، ۱۳۶۰.